

کلام تطبیقی

یادداشت‌هایی از کلاس استاد مهرباب صادق‌نیا (۳ جلسه)

سید محمد طباطبایی

سال تحصیلی ۹۰ - ۹۱

جلسه اول: اسماء و صفات خدا

اسماء الهی در یهودیت و در اسلام، دارای جایگاهی بسیار والا و نیز احکامی سنگین در هنگام کاربرد دارند. در یهودیت لفظ عامی برای اشاره به خدا هست. پرکاربردترین نام در ادبیات عبری، و نه معروفترین آن، الوهیم است. این واژه از اساطیر سوری گرفته شده است. در آنجا «إل» قدرت برتر اسطوره‌ها بوده است. Elohim ناظر به خود خداست و elohim به معنای خداوند است. در ابتدای کتاب پیدایش، یا ارمیا ۲۷، یا اشعیا ۵۴ آیه ۵ این واژه به کار رفته است.

این واژه گاهی به صورت مرکب هم به کار رفته است. در این صورت این واژه به صورت Elohei... نوشته می‌شود. مثل خدای ابراهیم. و گاهی به صفت اضافه می‌شود: خدای مهربان: مزامیر ۵۹: ۱۷. و خدای قدرتمند (EloheiMauzzi) در سموئیل ۲ باب ۲۳: ۵ و مزامیر ۵: ۳۱. و ELOHEI ELOHIM تقریباً معادل با یهوه. گاهی نیز مضاف الیه است. مثل BENELOHIM و گاهی نیز به معنای خدای من به کار رفته است (Elohai).

واژه دیگر یهوه است که در کتاب مقدس همیشه مفرد است. پس «خداوندخدا» در ترجمه‌های فارسی معادل همان «الوهیم» است. یهوه هیچ صورت ترکیبی ندارد. یهوه نسبت به الله خاص‌تر است. زیرا قومی است. یهوه را خود خدا برای خود انتخاب کرده است. این نام گویای وجود محض خداست: «هستم آن که هستم». عرفای یهودی از این نام، به مفاهیم وحدت وجودی رسیده‌اند. یعنی به جز یهوه در عالم هیچ نیست. پس خدا صرف‌الوجود است. به دلیل حرمت فوق‌العاده این اسم، تنها در روز نهم آو آن در هم در قدس‌الاقداص توسط کاهن اعظم به زبان آوردن این نام جایز است.

اسم دیگر «آن چهار حرفی» یا «آن چهارگانه» است.

اسماء دیگر بیشتر جنبه وصفی دارند. مثل شالوم (سلام). یا هشامیم (آسمان). «إل» (قادر مطلق). «العولام» (قادر عالم).

اواخر قرون وسطی قبلائیست‌ها نام «عین سوف» به معنای «سرمدی» را به خدا نسبت دادند.

از این اوصاف برمی‌آید که خدا در یهودیت کاملا ناشناختنی است. درعین حال خدایی قومی است.

در مسیحیت Lord تا حدودی معادل الوهیم است. البته جنبه احترام در آن بیشتر است.

سه واژه دیگر با هیچ واژه‌ای ترکیب نمی‌شوند: Theos (قدرتمند، قادر، معادل «إل»). آلفاُمِگا (اول و آخر). اَبَا واژه‌ای آرامی به معنای پدر است که عیسی بارها آن را در انجیل برای اشاره به خدا به کار برده است. این واژه ریشه در باورهای الهیاتی یهودیان متأخر دارد که خود را فرزندان یهوه می‌دانستند. مزامیر باب ۲، آیه ۷ دلیلی بر این هستند.

اَبَا مثل رب در اسلام، حاکی از ارتباط میان انسان و خداست. بر خلاف الوهیم، یهوه، دئوس، الله و ... که کاملا مطلق‌اند.

اَبَا همچنین حاکی از دلسوزی خدا برای انسان است. یک دلسوزی پدرانه. از همین جا بود که بعدها مفهوم «پسر» نیز برآمد.

در مسیحیت دو واژه دیگر هست که برای اشاره به اقنوم دوم به کار می‌رود؛ یکی بن‌ادام یعنی فرزند انسان؛ یکی هم بن‌الوهیم. البته هر دو اینها در ادبیات یهودی کاربرد داشته‌اند و کنایه‌آمیزند. بن‌ادام برای اشاره به شخصیتی مجهول است؛ کسی که نمی‌خواهیم نامش را بیاوریم.

چون این سه اقنوم، هر سه خدا هستند، اما هیچ کدام دیگری نیست، اسماء متمایز نیز دارند. اَبَا نام خاص خدای پدر است. بن‌ادام و بن‌الوهیم نام خاص عیسا است. اما دئوس و آلفاُمِگا نام حقیقت مشترکی است که هر سه آن هستند.

در اسلام:

«اله» معادل «إل» یا الوهیم است. الله می تواند معادل یهوه در یهودیت باشد؛ اما آن جنبه های قومی را ندارد. با این حال بسیاری از احکام فقهی آن را دارد. البته کراهت در کاربرد آن اینجا نیست. الله واژه ای بی معناست. مگر اینکه بگوییم الله معرف اله است. در این صورت آن را می توان به معنای معشوق یا معبود دانست که ارتباطی صعودی از جهت انسان با خدا دارد. برخلاف «رب» که ارتباطی نزولی دارد. اما گویا الله اسم خاص است. پس نباید معنای روشنی داشته باشد. البته به مفهوم معبود هست.

مرضیه شنکایی، بررسی اسماء و صفات خدا در ادیان ابراهیمی،
برای جلسه بعد (وجود شناسی خدا):
کالوین آرمسترانگ، خداشناسی از ابراهیم تا کنون، ترجمه سپهر.

*Children of Abraham, ...
One faith, three approaches,...*

جلسه دوم: وجودشناسی خداوند

۱. ویلیام جیمز: روانشناس دین

براهین عقلی کافی نیستند و انسان برای آرامش احتیاج به چیز دیگری دارد.

۲. کافمن: آگزیستانسیالیست

براهین عقلی منطقی پاسخگو نیستند. زیرا خدا یا در مقدمات استدلال هست یا نیست. اگر باشد که هست و اگر نباشد نیز منتج به خدا نمی‌شود.

یا: براهین عقلی نهایتاً به اثبات واجب الوجود می‌انجامند که معلوم نیست خدا باشد.

۳. اثبات خدا با عقل هم مفید، هم شدنی و هم ضروری است.

بسیاری از ادله ادیان برای اثبات خدا با هم شبیه‌اند.

جوادی آملی: ادله عقلی برای اثبات وجود خدا سه نوع‌اند:

۱. ناقص و به درد نخور.

۲. سالم است ولی به درد اثبات خدا نمی‌خورد. مثل برهان نظم و علیت

۳. سالم و منتج: فقط برهان صدیقین.

مصباح یزدی:

این ادله بعضاً مبتنی بر مشاهده‌اند. مثل نظم.

بعضی هم مبتنی بر عقل‌اند. مثل حدوث.

بعضی هم فلسفی خالص‌اند. مثل برهان صدیقین یا برهان وجوب.

شناخت‌شناسی در ادیان ابراهیمی

۱. روا بودن شناخت خدا

در هر سه دین، منهیات آشکاری از شناخت خدا می‌بینیم. در یهودیت می‌گویند: کسی که به دنبال شناخت خداست، بهتر است که نباشد. در این عبارت سخن از ناروا بودن این کار است. در مسیحیت گفته‌اند: هر تلاشی برای شناخت خدا، به بت‌پرستی می‌انجامد. از این رو جایز نیست. در اسلام هم، رفتن به دنبال شناخت ذات خدا، نکوهش شده است.

۲. امکان شناخت خدا

a. خداشناسی تنزیهی: شناخت خدا ممکن نیست. ولی از نظر فلسفی می‌توانیم بفهمیم که خدا چه نیست. در شناخت تنزیهی تنها می‌دانیم که خدا چه نیست. اما به هر حال نوعی شناخت حساب می‌شود. گرچه مبتنی بر آگاهی‌های ما نیست؛ بلکه مبتنی بر تفلسف است. در سفر خروج باب ۱۴ آیه ۳ خدا در پاسخ موسی می‌گوید: من هستم آن که هستم. در این پاسخ این کنایه نهفته است که انسان را چه به شناخت خدا! نیز برمی‌آید که خدا صرف‌الوجود است و تعریف هر ماهیتی برای او، او را از صرف‌الوجود بودن می‌اندازد. در اشعیا ۱۸ ۴۰ می‌گوید: خدا را به چه کسی تشبیه می‌کنید و چه تصویری به او نسبت می‌دهید؟! مزامیر ۱۰ ۳۶: زیرا چشمه حیات نزد توست؛ در روشنایی تو نور دیده می‌شود. مسیحیت:

یوحنا دمشتقی: یا درباره خدا می‌دانیم و می‌توانیم بگوییم (صفات سلبی)؛ یا نمی‌دانیم و می‌توانیم بگوییم (صفات فعل مثل شنوا بودن که از شنوا بودن خودمان گرفته ایم (تناسب))؛ یا نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بگوییم (صفات ذات). از این دسته‌بندی برمی‌آید که راهی به شناخت خدا نداریم! آکویناس: کنه ذات خدا را نه کاتولیک می‌شناسد نه غیرکاتولیک؛ اما هر یک طبق تصویری که از علیت استعلا هست، تنزیها می‌شناسد. ... صفات خدا به گونه‌ای ایجابی تنها از طریق تمثیل تناسب قابل شناخت است. یعنی ما میان خود و خدا تناسبی برقرار می‌کنیم. آگوستین: نور خدا در ضمیر انسان است. او خود را به ما می‌شناساند (مکاشفه). بونهور: خدا را نباید شناخت؛ خدا را باید یافت. خدا فراتر از همه عقلاست. خدا را باید اینگونه یافت که در گوشه‌ای از هستی قرار دارد.

قرآن: خدا چنان نیست که شما می‌پندارید.

امام علی: اول الدین معرفته، و کمال معرفته، التصدیق به، و کمال التصدیق به توحیده، و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه... فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد قناه....

تفتازانی: در اتصاف خداوند به صفات سلبی اختلافی نیست. اما در اتصاف خداوند به صفات ثبوتی اختلاف است عده‌ای صفات را عین ذات می‌دانند (که نمی‌فهمیم یعنی چه) و عده‌ای هم می‌گویند جدا از همنده (که تجزیه خداست).

b. خداشناسی اثباتی: هم وجود خدا و هم کیفیت آن را می‌توان شناخت. حال یا از راه عقل، یا نقل، یا تجربه یا مکاشفه. تجربه یعنی امری که آزمایش آن عمومی است؛ یعنی می‌توان راه آزمایش آن را به دیگران نیز نشان داد تا آنها هم آن را تجربه کنند. درمقابل مکاشفه ربطی به فعال بودن انسان ندارد؛ بلکه فعل خداست که خود را به انسان نشان می‌دهد. در یهودیت امثال ابن میمون و گائون و... معتقدند خدا را با عقل می‌توان شناخت. در مسیحیت توماس آکوئیناس منادی این تفکر است.

جلسه (؟) انسان‌شناسی تطبیقی ادیان

انسان‌شناسی: منظومه‌ای معرفتی که به بررسی بُعدی از ابعاد وجودی انسان می‌پردازد یا به بررسی گروه خاصی از انسان‌ها می‌پردازد.

انسان‌شناسی تجربی: همه رشته‌های علوم انسانی را دربرمی‌گیرد. به بررسی انسان از حیث زندگی زیستی او می‌پردازد. سه حوزه اصلی دارد:

زیست‌شناختی؛ مثلاً بحث از اینکه انسان‌ها از لحاظ جسمی چه تحولاتی یافته‌اند.

مطالعه تاریخ تکامل نوع بشر از لحاظ جسمی.

مطالعه تنوع جمعیتی نوع انسان.

نخستی‌شناسی.

باستان‌شناختی؛ مثلاً اینکه تطورات زندگی انسان چگونه بوده و در دوره‌های مختلف تاریخی، چگونه زندگی کرده است.

فرهنگی: انسان‌ها از چه زمانی یاد گرفتند ازدواج کنند.

انسان‌شناسی عرفانی: مبتنی بر مکاشفه و شهود و... به پرسش‌ها درباره انسان پاسخ می‌دهد.

انسان‌شناسی فلسفی: در پاسخ به پرسش‌های، گزاره‌های ضروری و کلی ارائه می‌کند.

انسان‌شناسی دینی: مبتنی بر آموزه‌های دینی. با این پیش‌فرض که متون مقدس ادیان، درباره انسان چیزی گفته باشند. (انسان‌شناسی دین، دانش دیگری است که به دین از زاویه انسان‌شناسی نگاه می‌کند).

استاد: در یهودیت و مسیحیت متقدم و اسلام، انسان‌شناسی وجود ندارد. زیرا هرگاه درباره انسان صحبتی هم

می‌کنند، اصلاً در مقام صحبت درباره انسان نیستند؛ بلکه در حال صحبت درباره خدا هستند و استطراداً صحبت از انسان صحبت به میان آمده است.

دو واژه انتروپولوژی و اثنولوژی: اثنولوژی یعنی قوم‌شناسی و انتروپولوژی انسان‌شناسی است. یکی درباره یک

قوم خاص است. اما در دیگری کلیت انسان موضوع مطالعه است. البته نه انسان انتزاعی؛ بلکه انسان در جهان

خارج. مثل اینکه انسان از چه زمانی از زبان بهره گرفت.